

نتیجه سوء این اعمال ملامت کردم و دلایل گفتم، گاهی به فتوای علما محول کرد و گاهی به رضای اسرا مشروط داشت.

و مقارن این حال اسرای تازه از جانب خراسان همی آوردند و از من همی پوشیدند و من خود بر نقیر و قطمیر پنهان و آشکار او احاطه یافته بودم، از آن پس که مقالات حاصلی نداد و به تذویر و نفاق رفتار همی نمود، عزم مراجعت از راه طزن و دره جز به خراسان کردم صراحتاً عذر آورد، و مانع شد، چه هنوز سوارانش با میراحمدخان جمشیدی به تاخت بلوکات خراسان مشغول بودند.

بالاخره از سخنهای تند من که الماس با آن کند بود از من برنجید و در پرده گله کرد و پاسخ چنین شنود:

که گر در رسالت دلیر آمدم بر روبرو از پیش شیر آمدم

در جمله عاقبت الامر مقرر شد که محمد شریف بای برادر بک نیاز محرم دیوان بیگی وزیر دول خارجه^۱ به اتفاق من بنده به خاکپای مبارک شاهنشاه ایران خلدالله ملکه شرفیاب شود تا در باب رد اسرا و سایر مطالب مجدداً حکمی صریح رود، چه این مطالب در فرمان شاهنشاهی به صراحت مرقوم نبود، و همگی حواله به تقریر سفیر رفته، او چنان می دانست که در تقریر او سخت گیری همی رود.

[بازگشت رضاقلی خان از سفارت خوارزم]

علی العجله ناچار از راه گرگانج و بیابان به اتفاق فرستاده او بازگشتیم و دوستان خوارزم بر هلاک من خاطر جزم داشتند چه که تراکمه دشت بر بیگلربیگی شوریده و یاغی بودند، و از خوارزم پیایی به ایشان مدد همی رسید. و خان خبیوق نیز از سوق گفتار و طرز رفتار با من دل خوش نداشت، روزی چند بعد از روانه کردن من خود نیز از خبوه با خواص خویش معجلاً به گرگانج آمده به فکر نظم کار خود و حمایت جماعت تراکمه گرگان همی بود.

و من بنده در عرض راه همی سواران دیدم که به جانب گرگان می رفتند و اوبه و

۱. چاپ سنگی: بک جان محرم دیوان بیگی و وزیر دول خارجه.

عیال و اطفال تراکمه منزل به منزل به جانب خوارزم و بلخان همی شدند، و برخی از همراهان منافق و بدخواهان مصادق تراکمه از استماع بعضی اخبار و اجتماع برخی اشرار به غمز و رمز درباره من اندیشه ها کرده مرا مخاطب داشته، پنهانی به یکدیگر این مضمون گفتندی که انّ السیف امامک و الموت قدامک من نیز معتمداً اظهار استغنا کرده مجلاً تجلّد نموده همی رفتم، چه مرا چاره نبود:

نظم

نه پای رفتن و نه جای ماندن مباد کار کس زینگونه دشوار
چو به حوالی گرگان رسیدیم و آن روزی بود که آذوقه و اتمام مابه اتمام رسیده و بایستی به استرآباد وارد شویم، معلوم افتاد که سواران بسیار در عرض راه منع مرا در انتظارند و خود راه را به همین معبر انحصار و از رکوب و احتمال این گونه اخطار در چنین اسفار گریزی نداشتم که گفته اند:

عریبه

اذا لم یکن غیر الاسنة مرکب فلا رأی للمضطر الا رکوبها
در این اثنا پیاده ای رسیده خبر داد که یکهزار (۱۰۰۰) سوار در این حوالی راه بر شما بسته اند و به عزم اخذ و قید و قتل و غارت [۱۳۷] این قوافل و رواحل نشسته، ما به خیال استعاده به ایل دردی قلیچ خان راه بگردانیدیم و به خطا و سهواً سراب را آب و قیر و قطران را مشگ ناب گمان کردیم کالمستجیر من الزمضاء بالتار سهواً به خیم تراکمه یاغی رسیدیم و فرود آمدیم و اسیری چند از اهالی استرآباد دیده شد و حقیقت و صورت حال ایشان فهمیده آمد و قد بدت البغضاء من افواهم لا عافهم الله. چون از آنجا حرکت کرده دو سه میدان راه سپردیم ناگاه تراکمه منتظره آگاه شده بر سرما آمدند و گرد و غبار هوا گرفت به راستی دانسته شد که در این گردهای تند مردهای تیزند و با ما مصمم جنگ و ستیز، غبار متراکم و سوار متوالی آمد، غنه و غریوی چون غول و دیو بر آوردند و از فضای قافله بر بنه و راحله من حمله کردند. تو گفתי گرگ به گله و ترک به غله در افتاد، اشتران بنه و اسباب من بنده را که زیاده از دو سه قطار بود هم در حمله اول جمله ببردند، اگر چه اظهار جلادت خواستم و اسب پیش راندم، حاصلی نداد، چه همه روی به من داشتند و همّت برگرفتن من می گماشتند، و عاقبت به مضمون ضاقت الارض بما رحبت عرصه بر من تنگ کردند و

ساعت به ساعت احاطه الخاتم بالاصبع گرداگردم حلقه کردن گرفتند.

لختی باز پس آمدم و در انجام کار متحیر و متفکر شدم و از استیعاب آن طایفه در مؤاخذه خویش استعجاب همی کردم و بر آن دیوساران لاجول همی خواندم تا با فرستاده خان خیوق و سید خواجه نقیب عمه زاده امیر بخارا و دیگر عظمای همسفر تصریح کردند که مقصود ما گرفتن ایلچی ایران است، اگر چه نیک مشوش بودم، اما این مضامین بدیشان می سرودم که: زهی صحرائیان بی خبر و بی سرو پایان خیره سر که چنین کاری صعب را از غایب جهل سهل دانسته اید و از مفاد التار و لالعار و السیف و لالحیف که عنوان نامه غیرت و خامه دیوان رجولیت است غافل مانده اید، از این مقال محال در گذرید که صرفه می نبرید:

لمؤلفه

ز من خامه دیدید صمصام نه به تیرم شمردید و بهرام نه
مع القصه حدیث مقاوله به مطاوله کشید، تن به هلاک و مدافعه در دادم و ابواب
مسامحه و مسالمة را مسدود دیدم، و شب در رسید ولی به یمن طالع فیروزی
مطالع اعلیحضرت شاهنشاهی آثار فضل و قوه الهی ظاهر شده، قاضی یموت که با
من سابقه داشت در رسیده از حالت من اطلاع یافته، سواران آق و اتابای را خبر
کرده، با بزرگان آن طوایف قدری از شب گذشته به حمایت ما آمدند و با ما
مطاوعت کرده به ایل و اوپای قراخان رفتیم و پس از روزی چند به استرآباد رسیدیم
و توقف گزیدیم، و از آنجا به دارالخلافة طهران آمده شرح حال به امنای دولت
معروض داشتیم.

و سید احمد نقیب خواجه عمه زاده سرکار امیربخارا و محمد شریف بای را به
اشارت جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیرکبیر میرزا تقی خان در خانه اسمعیل
خان فراشباشی سابقه منزل دادند و ابواب بر روی آنها گشادند، ولیکن امیرکبیر از
رفتار و کردار خان خیره و جسارت تراکمه نیک متغیر شد و به فکر گوشمال و تنبیه
آنان بیشتر در افتاد، و قصد یورش خراسان و انتظام بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و
سرخس و مرو و هرات و بلخ کرده و به احضار سپاه نظام فرمان داد.

و مقارن این حالات از گردون گردان مهلت نیافت چنانکه در مقام خود مرقوم
خواهد افتاد:

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد

ذکر حرکت نواب مستطاب حسام السُلطنه سلطان مراد میرزا والی خراسان به عزم تنبیه تراکمه سرخس و تسخیر آن شهر از متمردان و کیفیت کار محمد امین خان اوزبک حکمران خوارزم

سرخس شهری است از اقلیم چهارم به خراسان که سرخس بن گودرز بن فارن بن کاوه در زمان محاربات پادشاهان ایران با افراسیاب در سرحد خراسان به جهت حفظ آن سامان بساخت و مکرر خراب شده آبادی یافت، غالب اوقات سپاه ایران در آن سکونت داشتند و با ترکستانیان مدافعه می نمودند، و قدیم‌الایام مشایخ عالی مقام از آنجا بر خواسته مانند شیخ لقمان و ابوالفضل که با شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمت‌الله معاصر بودند.

اگر چه در ضمن واقعات سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری (۱۲۴۸ م / ۱۸۳۲ ق) در مجلد نهم این تاریخ کامل که مسمی است به «روضه‌الصفای ناصری» تفصیل حال طایفه سالور نگاشته آمده مجدداً در این مقام نیز به طریق اجمال مرقوم می افتد که: سرخس از جمله شهرهای خراسان شرقی و ضمیمه مملکت محروسه ایران است و حکام مرو که از جانب اولیای دولت سلاطین مقرر بوده‌اند در سرخس مداخله داشته‌اند، و در هر وقتی که ضعفی در حکام مرو روی می داده آن طایفه یعنی تراکمه سرخس خودسری می کرده‌اند و گاه‌گاه به مصلحت وقت با خان خبیوه آمیزشی می گزیده‌اند تا در زمان دولت خاقان صاحبقران مغفور فتحعلی شاه جنت جایگاه نواب شاهزاده گیتی ستان نایب‌السُلطنه منصور عباس-شاه قاجار به انتظام بلاد خراسان شرقی متعلقه به ایران مأمور شد.

و در سال مذکور پس از فتح امیرآباد و خوبشان از راه آق در بند به سرخس رفته پس از محاصره و محاربه شهر را به تصرف گرفت و قتل‌ی به افراط رفت و اسرای خراسان را که سه هزار (۳۰۰۰) کس بودند مستخلص فرمود و به غیر عموم اسرا سه هزار (۳۰۰۰) اسیر از تراکمه سرخس و سیصد (۳۰۰) اسب تکه در تقسیم

غنایم نصیب و غنیمت حضرت نایب السلطنه افتاد، و چهار صد و پنجاه (۴۵۰) تن که به بیع و شرای اسرای ایران شغل گرفته بودند در حضور مبارک به دست اسرای شیعه مقتول شدند. و پس از رجوع به ارض اقدس و آوردن اسرای سرخس به مشهد مقدس، تراکمه سرخس و آخال، الله‌قلی خان خوارزمی را شفیع انگلیخته، وی عریضه به حضرت نایب السلطنه فرستاده ضراعت و شفاعت کرده، پنج هزار (۵۰۰۰) اسیر سرخسی را به پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) تومان که ریش سفیدان تراکمه پیشکش دادند مرخص داشتند، و منتنی برخان خبیوق نهادند. و تمام رؤسای سرخس از سالاران سالور و تکه و سارقین سارق التزامی نوشته مهر نمودند، مبنی بر شش فقره معاهده ملتزمه که:

ابدأ به تاخت حوالی و حواشی خراسان [۱۳۸] اقدام نورزند و قراول در معابر نهاده سایر تراکمه را از تاخت خراسان ممنوع دارند، و اگر طایفه‌ای بتاخت خراسان آیند یا اعلام کنند یا اموال مسروقه را از ایشان گرفته به صاحبانش دهند و تجار خراسان از آن طرف تاجیحون و از این سوی تا آق دریند مصون و مأمون آمد و شد نمایند، و اگر اموال ایشان در سرخس و حوالی آن سرقت شود تاوان دهند، و تاجر اسیر فروش را به ملک خود راه ندهند و خود اسیر شیعه نخرند، و هر وقت حاکم خراسان را برای خدمت اطراف به سواری حاجت افتد به قدر کفایت روانه نمایند، و همه ساله از اسب و غیره پیشکشی داده باشند.

و بعد از این قرار اهالی سرخس بازگشتند و راه خدمت سپردند.

و در ایام دولت خاقان قطب السلاطین محمدشاه قاجار با آصف الدوله خلافتی نکردند، ولیکن در زمان طغیان سالار و مخالفت با پادشاه جهاندار خلاف عهد نمودند و پیوسته سه هزار (۳۰۰۰) سوار به حمایت سالار به مشهد می فرستادند، و هنگام بازگشت به سرخس سه هزار (۳۰۰۰) اسیر در ازای خدمت خود که عین خیانت با دولت علیه عالیّه بود سپرده می فروختند.

و چون سالار از پیش سپاه پادشاه قاجار فرار کرد، به سرخس رفته او را حمایت و رعایت نمودند، و چندین بار به خاطر خواه او به محاربه لشکر منصور و تاختن

بلوکات مشهد مقدس آمدند و اصلاً رعایت عهدنامه و الزام نامه و وثیقه سابقه خود نکردند، و با آنکه رعیت دولت علیه ایران بودند با همسایگان خود که طاغی و یاغی شدند پیوستند، و اسیر کثیر از بلوکات خراسان بردند.

لهذا بعد از قلع و قمع سالار اولیای دولت ابد مدت اعلیحضرت سلطان السلاطین سلطان ناصرالدین پادشاه نصره الله مقرب الخاقان سام خان ایلخانی خراسان را با عباسقلی خان کرد میرپنجه افواج نظامی به دارالخلافه احضار فرمودند و پس از تفقدات و توجهات رخصت معاودت دادند و در گوشمال و تنبیه تراکمه سرخس رخصت فرمودند.

و به نواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی خراسان حکمی صادر شد که بعد از انقضای تحویل عید سعید تنگوزئیل سال یکهزار و دویست و شصت و هفت (۱۲۶۷ هـ / ۱۸۵۱ م) به یورش بلاد سرخس و اتک و آخال و طزن که مستوجب سیاست شده اند رکضتی رود و ایشان را به واجبی مورد تنبیهی سازد. نواب حسام السلطنه با سپاهی قلیل که زیاده از پنج هزار (۵۰۰۰) نبودند به تاخت سرخس که مجمع بیست هزار (۲۰۰۰۰) سوار مستعد است روی نهاد، و اصلاً دل بد نکرد و با افواج قراجه داغی و شقاقی و خراسانی و سواره شاهیسون ایلغار گزیده در غرة رمضان به سرخس رسیده، چنان تاخته بود که تا دو فرسنگی سرخس احدی از تراکمه سرخس از حرکت و ایلغار و ورود این سپاه جرار آگاهی نداشتند.

چون قریب به شهر شدند تراکمه سرخس دانستند که این سپاه از مشهد مقدس می رسند، لهذا به فکر کار خود افتاده خانواری که بر کنار رود سکنی داشتند جمع نموده مستعد مدافعه و منازعه شدند، اما چون سپاه منصوره از راه دهنه مزدوران به ایلغار آمده بودند و از کوه مزدوران تا چهار فرسنگ آب نایاب بود، بعد از آن به آب شوری به شوریق موسوم رسیدند که دو آب را نیز نشایست، تشنگی و عطش تمام یافتند، چه چهارده (۱۴) فرسنگ راه را با عدم آب در کمال شتاب طی کرده بودند و غالباً از شدت حدت گرمی روز در شبهای تموز سیر می نمودند و اردو و بنه را به محمد حسین میرزا سپرده، توپی چند در آنجا نهاده شش فرسنگ راه را قطع کرده و در هوالی گرمگاه روز و آفتاب تموز همی رفتند تا به کنار آب سرخس رسیدند، غالب جنود سواره و پیاده از شدت عطش بی قوت گردیده [قریب] به هلاکت بودند، و

بعضی که در عرض راه از پای درآمدند بر سواران تقسیم کرده ناچار با خود همی آوردند.

بعد از رفع تعطش و دفع توحش به قتل و غارت پرداختند، یکهزار (۱۰۰۰) نفر اشتر و یکصد (۱۰۰) نفر اسیر بگرفتند، سواران خراسانی و تیموری و مزدورانی و سرحدی که از آن ولایات مستحضر و از گله و اغنام و اسب و اشتر آن گروه کالا نعام با خبر بودند اتفاق کرده به غنیمت و غارت پرداختند و به مکان موسوم به «شیر تپه» که در دو منزلی سرخس است تاختند و زیاده از یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) گوسفند از آنجا به دست آورده از مزدوران و آق در بند گذارنیده، تقسیم نموده به اوطان خود رسانیدند. نواب والی والاشان که در تدمیر طاغی و یاغی و تسخیر قلاع و بقاع اقتفا به سنت سنیه پدر بزرگوار شهرگیر ملکدار نایب السلطنه منصور مغفور کرده داشت به یغما و غارات اکتفا فرموده:

بیت

قصد غنیمت نکرد گفت که روز حُنین مال مهاجر گرفت جیش پیمبر شکست
با بقایای پیاده و سواره رکابی در یک میدانی سرخس اردو زده به محاربه و
مضاربه تراکمه پرداخت، تراکمه سرخسی اتفاق کرده بر سر اردو آمدند و از حملات
پیاده و لطمات توپ و تفنگ مردم خوار کاری از پیش نبرده باز پس رفتند.

مع القصه مدت دو هفته از دو سوی یکه تازان سالور و تکه و سواران صف شکن
شاهیسون به مطارده و مکاوحه اشتغال داشتند و جنگهای دلیرانه کردند، و چون
جمعیت موفور در رکاب امیرزاده منصور که متصدی محاصره شهر شوند موجود
نبود، و جعفر آقای کلائی که در صورت خود را خدمتگزار دولت علیه ایران
می خواند و در معنی باخان خبیوق اظهار عقیدت می کرد، عریضه به نواب والا والی
خراسان فرستاده که: محمد امین خان خوارزمی با شصت هزار (۶۰۰۰۰) سوار از
مرو قصد امدادی به سرخسی کرده، رعایت حزم در این رزم واجب باید شمرد.

و از سوی خان خیوه معتمدی به اردوی نواب والا فرستاده معروض داشت که:
فرستاده من به حضرت شاهنشاه ایران رفته و با نامه مودت آمیز
ارادت انگیز و ایلچی ایران رضاقلی خان باز آمده، اکنون در خبیوق
منتظر مراجعت من است در این صورت غارت و تخریب سرخس چه

لزومی دارد؟ نواب والا چندی تأمل فرماید تا ایلچی به دارالخلافه رفته به هر چه حکم مجدد رود انقیاد نمائیم.

و مقارن این حال جمعی از بزرگان سرخسی به اردوی والا اظهار اطاعت و عبودیت نمودند و دم از دادن پیشکش و خواستن حاکم از نواب والا زدند.

لهذا به صوابدید بزرگان اردوی والا نواب حسام السلطنه از حوالی سرخس کوچ داده به منزل موسوم به پس کمر [۱۳۹] که در وفور آب و علف ممتاز است نزول فرمود، محمد امین خان به مشاورت مهتر یعقوب قصد کرد که با تمام جمعیت تراکمه به محاربت سپاه منصور آید، بک نیاز محرم دیوان بیگی که با مهتر یعقوب در رأی اختلاف و تضاد داشت و فی الواقع با وجود شباب از آن پیر پر عجله و شتاب اعقل بود، وی را از این کار پرخطر ممانعت نمود، و بر آن مقرر شد که خان خیره راه خوارزم برگیرد و سواران خود را با میراحمدخان تیموری و برادران او به تاخت اردوی والا فرستد، خود به سوی خیوق آمد، و تمامت سوارانش با سرخسی یار و مددکار شده دنبال اردو برداشتند و از معابر گذشته به تاخت خراسان پرداختند، و بدین ملاحظه هنگام رجعت من بنده را که از این کار با خبر شده بودم در بازگردیدن به طهران از راه طرُن و دره جز ممانعت صریح و تهدیدات شدید کرد.

مع القصة سوران تراکمه خیوقی و سرخسی به کنار اردوی والی والا آمده ترکانه بسقو گزیدند، و در آن شب قراولان اردوی والا طایفه مافی بودند، و چون به قراولی رفتند دو هزار (۲۰۰۰) سوار ترکمان کمین بگشودند و جنگی سخت با مافی ها کردند، و بسیاری از مافی ها به قتل رسیده و از دنیا و مافیها درگذشتند. چون بعضی را اسیر کردند و بکشتند و خبر به اردو رسید، جماعتی به حمایت آن طایفه و محاربت تراکمه مأمور شدند و بدانها نرسیدند، و بعضی از اینان را هم در ایام رمضان به خیوق آوردند و ملازمان من بنده در شهر و خارج از این کار استحضار حاصل کردند و یکی از آنها وقتی خود را به من رسانید و قصه بازگفت.

علی الجمله چون سایر تراکمه از دستبرد این سواران آگاه شدند، آنان نیز در اینگونه امور دلیر و جسور گشتند، و نواب والا از عزیمت سواران ترکمان به تاخت و تاز بلوکات حوالی مشهد مقدس استحضاری حاصل فرموده بنابر مصلحت وقت از آن منزل کوچ داده به جلگاه مشهد مقدس درآمده در کال یاقوتی متوقف گردید.

ذکر تاخت سواران تراکمه خیوقی و سرخسی در محال خراسان و مراجعت و گرفتاری بسیاری از ایشان به دست سام خان ایلخانی خراسان و عباسقلی خان کُرد میرپنجه و رهانی اسپران

چون سرخسیان به بازگشت اردوی نواب حسام السّلطنه و امداد لشکر محمد-امین خان خوارزمی قوی دل و مستحضر شدند، بر آن برنهادند که چندین هزار سوار به تاخت و تاراج خراسان مبادرت جویند و از معابر و فیافی گذشته به اطراف تاختند و پنج هزار (۵۰۰۰) سوار از قراولخانه جام به سوی تربت حیدریه شدند، و دو قلعه از قلاع تربت را گرفته اسیر کثیر و اموال بسیار به دست آوردند. چون این خبر به نواب حسام السّلطنه رسید فی الفور عباسقلی خان کُرد جهان بیگلو میرپنجه را به مرافقت سام خان ایلخانی خراسان و فوج تربتی و ترشیزی و شش عراده توپ و دو هزار (۲۰۰۰) سوار رکابی روانه داشت.

و بر ایلخانی محقق شد که سواران تراکمه از حوالی کوهستان هرات قصد مراجعت کرده‌اند در دو روز و دو شب از کال یا قوتی سریعتر از صبا و شمال در قطع طریق ارفال کرده کوه و دشت در نبشتند تا در حد کوهستان هری و غوریان به سواران ترکمان رسیدند، شیپور رزم جوئی نواخته شد و کارزار ساخته، سواران گرداگرد تراکمه را سدی آهنین کشیدند و توپچیان اطراف آن طایفه ضاله خندقی آتشین کردند، گلوله‌های تفنگ و توپ در سرها سرسام و در دلها آشوب درافکند، جمعی از سواران تراکمه بر خاک هلاک افتادند و سران آن قوم خیره‌سر سر به باد دادند. چون بلا را برگرد خود محیط و فنا را بر جان خود تشنه دیدند، مالها و اسرا را ریختند و سر خود گرفته از معرکه گریختند، سام خان از ایشان باز نگشته تیغ بی دریغ در ایشان نهاد تا چهار صد (۴۰۰) رأس اسب و سیصد (۳۰۰) کس اسیر گرفته و جمعی مقتول کرده بقیه السیف قرین خذلان و نکال به کوه و دشت پریشان شدند، و برادر میراحمد خان چند زخم منکر برداشته به طژن آمد و این اخبار در آن بقاع و دیار انتشار یافت.

و عجب‌تر اینکه پس از این فتح خبر رسید که از هزیمت‌یان تراکه که به جنگل و کوهستان فرار کرده پیاده به فکر گریز بودند، مردم تربت شیخ جام و سرجامی و کوهستانی اطلاع یافته تا مدت یک هفته تمام اسب و پیاده تراکه را به دست آورده به اردوی والامی آوردند، و گرفتاران به حکم ریاست مستوجب سیاست می شدند. پس از این واقعه ساره سواران سرخسی و خیوقی دیگر عزم تاخت و تاز بلوکات خراسان نکردند و از کرده خود نادم و هراسان شده، از سرخس کوچ داده قریب پانزده (۱۵) فرسنگ از آن سوی شهر به محل موسوم به شورکال نشسته شفا برانگیختند و اظهار اطاعت و رعیتی کردند و کدخدایان به اردو فرستادند و استیمان جستند، و حاکمی برای سرخس خواستند.

نواب امیرزاده آزاده حسام‌السُلطنه به جهت اطمینان آن طوایف فرستادگان آنان را خلعت داده و عباسقلی خان دره‌جزی بیگلربیگی را به حکومت سرخس فرستاده، مدتی در شورکال توقف نموده، بعضی از سرخسی‌ها را به سرخس بازگردانید، دیگر باره به اشاره محمدامین خان خیوقی، میراحمد خان جمشیدی به حدود شورکال رفته سرخسیان را فریفته از متابعت عباسقلی خان منقلب ساخت و به طژن خواند. مشارالیه چون از دو دلی سرخسیان با خبر شد سلاح در توقف ندیده به بهانه شکار از شورکال به مشهد مقدس رضوی آمده به خدمات پرداخته، دیگر باره به اغرا و اغوای خان خبوه، تراکه سرخسی به تاخت بلوکات مشهد آمد و شد گرفتند، گاهی اسیر می بردند و گاهی اسیر می شدند.

و چون در این ایام موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت سلطان السلاطین الناصرالدین الله سلطان ناصرالدین شاه قاجار به قصد تفرج امصار عراق از دارالخلافه حرکت فرموده در بروجرد و اصفهان متوقف و به انتظام امور فارس و یزد و کرمان توجه شاهان داشتند نواب حسام‌السُلطنه منتظر احکام قضا نظام در باب امر سرخس و خبوه همی بود، اگر چه سفر میمنت اثر عراق مطابق واقعات سرخس و مقارن مأموریت من بنده بود و از رکاب نصرت مآب محروم بمانده [۱۴۰] بودم، ولی بعد از مراجعت به دارالخلافه که مدت هشت ماه از روز غیبت این غلام گذشته و به خدمت امنای دولت رسید، از ملتزمین رکاب نصرت مآب شاهنشاه ناصر منصور تحقیق کرده به وقایع آن کماهی آگاهی حاصل نموده مرقوم و معروض می دارد.

در ذکر عزیمت موکب فیروزی کوکب
اعلیحضرت شاهنشاه گیتی پناه الناصر لدین الله
سلطان السلاطین ناصرالدین پادشاه قاجار غازی به بلاد عراق و
توقف در اصفهان و انتظام امور در ممالک محروسه
از فارس و یزد و کرمان و غیرهم

اگر چه اعلیحضرت شاهنشاه فلک جہ ناصرالدین پادشاه قاجار غازی نصره الله به سالی چند از این پیش رکضتی به شهر قم و نهضتی به نخجیرگاه موسوم به نی زار فرموده اند، ولی سفری مختصر به قصد زیارت معصومه و خیرات و مبرات اماکن معروفه معلومه بوده، چون فتنه بلاد خراسان و امصار ایران فرو نشست، رای قضا مضای همایون به تفرج بلاد و ترفیه عباد و تماشای عراق و انتظام آفاق مصمم گردید، و از دارالملک طهران در سه شنبه نوزدهم جمادی الثانی سال یکهزار و دوست و شصت و هفت (۱۲۶۷ هـ / آوریل ۱۸۵۱) به باغ قصر قاجار نزول اجلال روی داد و ملتزمین رکاب نصرت انتساب از امرا و وزرا و اصناف اعظام و افاحم به تفاوت درجات فضای دلگشای جوانب اربعه قصر را از وفور خیام رنگارنگ غیرت صحیفه انکلیون و کارنامه ارتنگ ساختند، قبه های خرگاه مفاخرت بر مهر و ماه داشتند.

چون در گردش بلاد ممالک محروسه به سپاه بسیار و عسکر بی شمار حاجتی نبود، قریب به ده هزار (۱۰۰۰۰) کس در رکاب مستطاب ملتزم ذهاب و ایاب کافی بود، و جماعتی از شاهزادگان و امرا و اعظام و کبرا و افاحم به اشارت لازم البشاره اعلیحضرت شاهنشاهی نصرت وار در موکب منصور مواظبت داشتند، جناب جلالت مآب امیر اتابک و جناب اعتمادالدوله چون سعادت و اقبال در یمین و

شمال شاهنشاه ناصر منصور از نزدیک و دور همی رفتند.

و شاهزادگان معظم کیومرث میرزای ایلخانی و نواب شاهزاده علیقلی میرزا و نواب محمد رضا میرزا و بهاء‌الدوله بهمن میرزا و محمد محسن میرزا و امامقلی میرزا و صاحبقران میرزا در قول بزرگ خاصه همی راندند.

و از امرا و صاحب‌منصبان دربار محمدحسن خان سردار و کشیکچی‌باشی قاجار و معیرالممالک خزانه‌دار و حاجی‌علی‌خان و مستوفی‌الممالک و ملک‌الکتاب و جماعتی از دبیران و منشیان عطار در کمال ارادت به همراهی موکب فیروزی کوکب سمیر سعادت بودند.

و از میرپنجه‌گان دلیر و امیر خمیسان بی‌نظیر فضلعلی‌خان قراباغی و محمد خان بیگلربیگی گیلانی با نظامی تمام ملازمت خدمت کثیرالاحتشام داشتند، و از افواج فوج ناصریه و فوج گروس با نوای نای و شیپور و کوس پیاده راه همی سپردند. الله‌ویردی خان سرهنگ که دلیری است فرزانه در پیشاپیش جنود نامعدود زلزله در زمین و زمان افکنده، چندین دیو عفریت‌پیکر و اهریمن‌اژدها شکر را در سلاسل و اغلال کشیده به وقاری تمام حرکت همی داد، و نصرالله خان زنبورکچی‌باشی در مقدمه جنیبت‌کشان خاص و رکابداران با اختصاص اشتران‌کوه کوهان قوی قوایم را به هویدهای گلگون برآراسته و زنبورکچیان را به شنلیک زنبوره نظیر موکلان سعیر ساخته و غلغله در در و دشت درانداخته با ترتیبی درست و قانونی صحیح از منزل قصر قاجار در غره رجب حرکت کرده به یافت‌آباد و از آنجا به کرج و از آنجا به قاسم‌آباد به ترتیب منازل نزول افتاد تا در سه‌شنبه هشتم رجب ورود به شهر قزوین روی داد.

و علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف شهر به استقبال موکب ظفر کوکب قرین مفاخرت و مباحات شدند و آقاخان سرتیپ سواره ایلات قزوین هم در روز همیون یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) سوار ساخته از حضور امنای دولت گذرانید که هر طایفه از آن طوایف به لباسهای مختلفه‌اللون از یکدیگر متمایز بودند و اسبان ایشان به وسعت داغی خاص هم به اسم هر طایفه موسوم گشته.

و چون عمارات خاصه سلطانی شهر قزوین محل نزول پادشاه با داد و دین گردید از آنجا که تعمیر عمارات عالیه سلاطین ماضیه صفویه موسویه بر ذمت

همت پادشاهان آتیه مقصور و محصور است و عمارات قزوین به تقریب تخریب بی‌رونق و آذین بود، لهذا به مقرب‌الخاقان حاجی علی خان مراغه‌ای فراشبازی سرکار اعلی که مردی با سلیقه مستقیم و تصرفی عظیم و در مراتب صداقت و عقیدت با حقیقتی جسیم بود، پادشاه فلک‌جاه از صفای دل پاک و ذات با ادراک مقرر فرمود که اضافه بر شغل خاص تمامت عمارات دیوانی و بناهای سلطانی قدیم و جدید که در کل ممالک محروسه از قریب و بعید برقرار است رتق و فتق و قرار و مدار امور سرایدار و مستحفظ و معمار تمامت آنها مفوض و موکول بدو باشد. و هم چنین هر یک از شاهزادگان و ااتبار و حکام عالی مقدار که به حکومت بلاد و امصار تعیین یابند فراش‌باشی آنان از فراشان دربار سلطان معین شود و زمام اختیار عزل و نصب ایشان نیز در قبضه اختیار او اختصاص و انحصار یابد.

در ذکر انتظام و انضباط

امور دارالخلافه طهران در ایالت

نواب مستطاب امیرزاده آزاده معظم بهرام میرزا و

اهتمام مقرب‌الخاقان عزیز خان آجودان‌باشی

در کارهای اهالی نظام

چون انتظام دارالملک خاصه در غیبت موکب اعلی اهم مهم است، در هنگام تصمیم رای بیضا ضیای شاهانه به تفرج بلاد و امصار عراق ایالت دارالملک را به نواب مستطاب والا امیرزاده معظم بهرام میرزا عم اکبر اکرم مفوض داشتند، و مقرب‌الخاقان آجودان‌باشی افواج نظام را به انتظام امور اهل نظام و محارست ارک و حرمانه و خزانه عامره برگماشتند و مواظبت قورخانه و توپخانه را به مقرب‌الخاقان فضل‌الله آقای افشار سرتیپ تفویض نمودند، و از افواج منصوره فوجی چند به جهت انجام خدمات در دارالخلافه ساخلو گذاشتند و از آن جمله بود: فوج چهارم تبریز جمعی علی‌خان سرهنگ [۱۴۱] و افواج سمنانی و دامغانی جمعی پاشا خان سرتیپ، همچنین فوج سوادکوهی مازندرانی جمعی علی‌خان سوادکوهی، و فوج کردی جمعی حیاتقلی خان، و فوج کلهر جمعی محمد حسن

خان، فوج خرقان جمعی مهدی خان، فوج ساوجبلاغ جمعی سلیمان خان افشار، و حسب الامر اعلی مقرر بود که رجوع مستدعیات و عرایض عامه خلق به خدمت نواب امیرزاده آزاده بهرام میرزا بوده حکم او ممضی و مجری گردد و افواج و عساکر به استحضار مقرب الخاقان عزیز خان آجودان باشی امضا یابد.

و چون معظم الیه در باغ خارج شهر به تداوی اشتغال می ورزید و میرزا عنایت الله امین لشکر و محمود خان قراگوزلو نایب اول آجودان باشی همه روزه در اوطاق نظام خاصه حاضر و به لوازم امورات سپاه و افواج می پرداختند و به هر سمتی از سواره و پیاده جمعی را مأمور می ساختند، جماعتی به خراسان و گروهی به فارس و بعضی به سایر سرحدات فرستادند و در دیوانخانه عامه میرزا محمد زمان مستوفی خاصه همشیره زاده جناب جلالت مآب اعتمادالدوله العلیه العالیه به جهت رتق و فتق امور معاملات ارباب معامله و رفع دعاوی اصحاب محاسبه متمکن بود و میرزا عبدالرحیم منشی باشی دیوان و جمعی دیگر در خدمتش به ارقام ارقام و اجرای احکام حضور داشتند و از جانب وزیر امور دول خارجه میرزا عبدالغفار خان نایب به حل و عقد کار تبعه دولت علیه معین بود، و محمود خان نوری کلانتر [و] کدخدایان دارالخلافه به نظم محلات می پرداخت.

علی الجمله در کمال نظم و نسق کار طبقات خلائق می گذشت تا موکب فیروزی کوکب از سفر عراق به دارالملک رجعت فرمود و جعفرقلی خان میرپنجه قراجه - داغی و فوج بیات زرنندی و سواران قراچورلوی آذربایجان و عراق و چهار توپ در چهارشنبه نوزدهم رجب مأمور شدند که به استرآباد گرگان رفته به اتفاق محمد ولی - خان قاجار دولو بیگلربیگی استرآباد به قلع و قمع اشرار تراکمه کوکلان و یموت پردازند و دست تعدی و تجاوز آن طوایف را از دامان اهالی بلوکات استرآباد کوتاه سازند، و در آن ولایات جنگها کردند و نامها برآوردند و محکمه های محکم ساختند و بندها بر رود گرگان بستند.

در ذکر حادثه سیل قزوین و خرابی بیوات متوطنین و بستن سد متین به حکم اعلیحضرت سلطان السلاطین شهریار عصر سلطان ناصرالدین پادشاه قاجار

چون به یک ماه قبل از ورود موکب مسعود به شهر قزوین از کثرت باران در غالب بلاد ایران سیل و تگرگ شدید به ظهور آمده بود، در هشتم شهر جمادی الثانی قریب چهار ساعت به غروب باقی مانده از تقاطر و تواتر امطار تگرگی وحشت‌انگیز و سیلی طوفان‌خیز در شهر قزوین امتداد یافته بود، از ممر رودخانه خشک سیلی خانه کن بنیان فکن به شهر روی نهاد، چهار محله معروف را فرو گرفته در و دیوار و خانه و حصار متوطنین را از بنیاد برکنده قریب سه هزار (۳۰۰۰) خانه را ویران کرده، بسیاری از خلائق را آب برده بود.

در این ایام خجسته فرجام که شهر مذکور از ورود مبارک خاقان منصور رشک روضه جنان گردید، حسب الامر مقرر شد که چنانچه در ازمئه سلاطین ماضیه سدی محکم بر راه سیل بسته بودند، مجدداً در این باب اهتمامی کنند و سدی سدید، محکمتر از حدید بر معابر و مسیل فروبندند که از این پس زیانی بدان شهر و شهریان نرسیده باشد. و مهندسان و معماران سنمار پیشه اقلیدس اندیشه، مبلغی خطیر در انجام این کار مصروف داشتند و آن شهر را محروس و مصون و خلائق را مأمون و ممنون نمودند.

[عزیمت اردوی شاهانه به لورستان]

و رکاب اعلی در هفدهم رجب المرجب از قزوین به حرکت در آمده از راه ساوه به سلطان‌آباد جنبش گرفت و پس از سه روز توقف عزیمت بر وجود صورت بست و در حصار که یکی از قرای بی‌قرین کزاز است روزی به اهتزاز گذشت، و در نهم شعبان قصد بروجرد متحقق گردید. نواب جلال‌الدین میرزا فرزند نواب مستطاب شاهزاده محمدتقی میرزا حکمران سابق آن سامان در آغاز سرحد بروجرد شرفیاب

حضور اعلی گشته سعادت رکاب بوسی یافت و مورد الطاف خسروانه گردید، و شهر بروجرد از مقدم شهریار والا تبار قاجار غیرت گلستان ارم و حیرت روضه حرم شد. حکام و سرحدداران از اطراف و اکناف مانند چشمه های روینده و نهرهای پیونده روی به محیط اردوی اعلی نهادند و هر یک به خدمتی از یکدیگر قصب السبق ربودند، پس از دوازده (۱۲) روز توقف یک یک به مرکز حکومت خود رخصت رجعت گرفتند.

مقرب الخاقان اسکندر خان قاجار دولو والی کرمانشاهان به اعطای دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان تخفیف مالیات مخصوص شد، و میرهاشم خان طالش حاکم ملایر و توپسیرکان چهار هزار (۴۰۰۰) تومان قسمت برد، و هکذا نواب شاهزاده حکمران همدان و فتحعلی خان بن فضل الله خان قراگوزلو میرپنجه و سلیمان خان نایب عراق و خوانین بختیاری و کرمانشاهانی هر یک مخلع و مرخص گشتند، و اردوی شاهنشاه دوران به روز شنبه بیست و یکم شهر شعبان از شهر بروجرد قصد صفهان فرمود. نواب امیرزاده کامکار خانلر میرزا والی بروجرد و عربستان و لرستان تا خوانسار در رکاب اعلی ملازم بود با خلعت و نشان خاص مرخص گردیده به بروجرد بازگردید.

و به سبب شکایت جماعتی از محمدباقر خان خوانساری او و متابعانش مورد غضب و سیاست سلطانی شدند، و اردوی اعلی به چمن قهیر نزول گرفت و چون هوا را زمان التهاب از گرمی آفتاب و گاه شدت حدت بود و شهرالله الاعظم رمضان سایه فرو افکند، هواداران دولت و امیدواران حضرت معروض داشتند که: نیمه ماه رمضان را در چمن قهیز که به اعتدال هوا و عذوبت ماء موصوف است اوتراق افتد، پس از ملایمت فصل تموز به موافقت بخت فیروز، عرصه اصفهان از ورود مسعود طعنه زن جهان گردد، و چنین رفت. در منتصف شهر صیام آن شهر ارم بهر مرکز قواعد ورود و سلام و قعود و قیام گشت.

ذکر واقعات ایام توقف اعلیحضرت
[۱۲۲] سلطان السلاطین ناصرالحق و الحقیقه و الدین
ناصرالدین پادشاه در اصفهان
تا هنگام مراجعت به دارالملک طهران

اعلیحضرت شاهنشاه فلک خرگاه به ملاحظه گرمی هوای تابستان در عمارات صفویه نزول کردند، ولی به جهت رفاهیت رعیت اصفهان مقرر داشت که اهالی اردو و عساکر نصرت مآثر در خارج شهر متوقف گردند، و در خیام مقام گیرند. لهذا در کنار رود زنده رود فرود آمدند و خیمه‌های مطنب برپای کردند، شهرستانی خوبتر از سعد سمرقند و بغداد در خارج شهر و حوالی عمارات هفت دست صورت بست که از دیباخانه ششتر خوشتر بود، اردوئی در کمال ترتیب و نظام با اسلوب کامل و تمام آراسته شد که صفتش به حیز تحریر ننگند.

روز چهارشنبه به عید صیام سلامی بزرگ آراستند و بزرگان را به حضور شاهنشاه خواستند. خطبا خطبه خواندن گرفتند و شعرا تهنیت منظوم کردند، از ابذال و اکرام و ابذار و انعام دقیقه‌ای مهمل نماند، و بر فقیر و غنی و اعلی و ادنی بذلهای خاص عام گردید.

و در ایام توقف اصفهان محمدقلی خان قشقائی ایل بیگی ایلات فارس با پیشکش و هدایا از شیراز در رسید و ابوالفیض خان برادر سام خان ایلخانی خراسان با دو بست (۲۰۰) سوار به رکاب بوسی آمد، و نواب امیرزاده نصرت‌الدوله فیروز میرزا حکمران فارس و نواب مؤیدالدوله طهماسب میرزا والی کرمان به حضرت اعلی آمدند.

میرزا محمدعلی خان برادرزاده حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه که در اواخر عهد خاقان مرحوم قطب السلاطین محمد شاه مأمور به سفارت پاریس شده و در اوایل جلوس سعادت مانوس سلطان السلاطین شاهنشاه عهد خلدالله سلطانه باز آمده، در ملازمت رکاب همایون و مواظبت خدمات گوناگون تقدیم جسته به واسطه کمال دانائی و آگاهی و دقایق بینائی به منصب نبیل وزارت امور دول خارجه منصوب گردید، و در نوزدهم شهر رمضان المبارک مخلع و

مستقل گردید.

چون عمارت پل خواجو روی به خرابی نهاده بود، به چراغ‌علی خان نایب‌الحکومه اصفهان امر شد که آن را تعمیری کامل نماید، و عمارتی عالی در حوالی هفت دست قدیم مشرف بر پل زنده‌رود ساخته شود. و بر حسب امر اعلی به اتمام هر دو پرداختند. ایلچیان مخصوصه وزرای دولتین علیتین که در شهر شعبان به اصفهان وارد شده بودند شرفیاب حضور شدند و مورد تکریمات گردیدند.

و سابقاً بعضی از اشرار اصفهان که منشأ فتنه و فساد گردیده بودند به اشارت کارگزاران دربار همایون اعلی چراغ‌علی خان آنان را به دست آورده در میدان نقش راه عدم سپردن گرفتند و به جزای اعمال شنیعه و افعال قبیحه خود گرفتار شدند، و حاجی میرزا احمد کارگزار ارزنة الروم به اصفهان آمده به منصب نیابت دویم دول خارجه منصوب شد.

مع‌القصه اردوی کیهان پوی اعلی از اصفهان در بیست و پنجم شوال حرکت کرده در روز شنبه هشتم ذیحجه الحرام با فرّ فریدونی، حضرت شاهنشاه جم‌جاه وارد دارالملک طهران گردید.

[وفات ظهیرالدوله یارمحمدخان افغان]

چون ظهیرالدوله یارمحمدخان افغان که از جانب امنای دولت قوشوکت علیه ایران به حکمرانی هرات بر امثال و اقران مفاخر بود، در هنگام ضرورت به حکم خلوص طویت کارگزاران امور خراسان را معاون و مظاهر و بدین مناسبت به ظهیرالدوله ملقب در نیزار به تاریخ شهر شوال رحلت یافت. و به اشارت امنای دولت علیه ایران پسرش سید محمدخان به جای او سکونت جست. بنابر رسوم ارادت کیشی میرزا بزرگ خان افغان را با عریضه مخالفت فریضه و پیشکش شایان به دربار خاقانی فرستاده، متمنی تشریف و منشور گردید.

لهذا میرزا احمد خان فراهانی خلف محمدرضا خان وزیر سابق تبریز را با اسب یراق طلا و کارد مکمل و خلعت فاخر برای تسلیت فوت ظهیرالدوله و تهنیت

حکومت او به اتفاق عبدالرسول خان مهندس ولد میرزا عبدالحسین خان بن نظام‌الدوله صدر سابق اصفهانی مأمور به سفر هرات داشتند.
و میرزا محمد سعید آذربایجانی را که در نجابت نسب و اصابت رای و صفای ذیل متفرد است لقب مؤتمن‌الملکی دادند و میرزا مصطفی ولد میرزا محمد قوام [را] امین‌الملک خواندند.

ذکر ورود مسعود اعلی حضرت شاهنشاهی به دارالخلافة طهران و وصول عید اضحی و عید غدیر و تفقدات با خواص و عوام

موکب ظفرکوکب حضرت خاقانی در هشتم شهر ذی‌حجه الحرام چنانکه بدو اشارتی رفته به فیروزی و اقبال و ابهت و اجلال با شکوه جمشیدی و حشمت سلیمانی از حضرت عبدالعظیم عزم شهر طهران صانها الله عن الحدیثان فرموده، جانی نو در جسم خلائق به تازگی در آمد و دیدهای ارادتمندان به دیدار مبارک همایون روشن گردید. نظام توپچی و سرباز شهر و بیابان را فرو گرفته بود و ازدحام فضلا و علما و قادات و ارباب عمایم و اصحاب علایم راه بر صبا و شمال بسته داشت، شنلیک شادیانه توپخانه و زنبوره‌خانه گوش گردون گردان کر می‌کرد و در چهار ساعتی روز که ساعتی سعید و فیروز بود از دروازه طرف مرقد امامزاده مشهور مذکور وارد شهر شده از راه بازار به ارک مبارکه مخصوصه سلطانی توجه فرمود.
ایلچیان جلیل‌القدر دول خارجه و وزرای مختار مقیم ایران که قبل از حرکت موکب نصرت‌کوکب خاقان از اصفهان به طهران آمده بودند هم در روز ورود مسعود به آداب پذیره و استقبال رکاب اعلی پرداخته در راه و منزل به حضور معدلت ظهور خسرو عادل باذل مستفیض شدند و تهنیت و تحیت گفتند. و در معنی در این یک دو روز دو عید سعید فیروز مرخلایق را روی داد، چه در هشتم ورود شاهنشاه ذیجاء بود و در دهم عید اضحی در رسید و اهالی ملک بدین دو بیت مترنم و متکلم بودند:

نظم

دو عید است ما را ز روی دو معنی هم از روی دین و هم از روی دینی
 همایون یکی عید دیدار سلطان مبارک دگر عید قربان اضحی
 و در روز عید مذکور حضرت شاهنشاه منصور در دیوانخانه [۱۴۳] خاص بر
 تخت مرمر جلوس فرموده صلاهی سلام عام در دادند و به قانونی که شیوه حمیده
 سلاطین اسلام است، صلوة عید و ذبح قربانی به ظهور آمد، وزرای بزرگوار و امرای
 والا مقدار به تفاوت درجات جابر جا ایستادند، و خطبه خوانده شد. و علی الرسم
 افصح الشعرا میرزا محمد علی سروش مداح خاصه حضرت اعلیٰ خروش برکشیده
 قصیده فریده‌ای که در تهنیت عید منظوم داشته بود معروض داشت و از انشاد آن
 ابیات ملیحه قلوب و ارواح مستمعین را مسرور و محظوظ نمود.

پس از سلام دیوانخانه خاص و بارگاه فلک اشتباه، حضرت شاهنشاه به عمارت
 فوقانی مشرف بر میدان توپخانه توجه فرموده، و آن میدانی است وسیع و بر
 جوانب اربعه اش چهارصد عمارت تحتانی و فوقانی مشید رفیع و در آن میدان نیز
 اصحاب مناصب به سلام مجدد مباهی شدند و عامه اهالی شهر به تماشای اسباب
 عیش و سرور و اریاب لهو و سرور آمدند و به ترتیبی که قاعده سلاطین اسلامی ایران
 است اعضاء و اجزاء شتر قربانی خاصه را از حضور گذرانیده، و بعد از قیام خاقان
 اعلیٰ مقام خواص و عوام به منازل و مجالس خود بازگشته به لوازم عیش و عشرت
 دمساز و همراز شدند.

و در روز سه شنبه ذیحجه رکوب دست داد و باغ قصر قاجار که از ابنیه عالیه
 خاقان صاحبقران مغفور است از فرّ قدوم میمنت لزوم رشگ قصور بی قصور جنت
 عدن گردید، و از آنجا به تماشای عمارات جدیده عدیده نیاوران که در غیبت
 موکب حضرت سلطان به اتمام رسیده بود عزیمت رفت، و جناب جلالت مآب
 وزیر مختار دولت بهیه روسیه در قریه زرگنده شمیران در عمارت خاصه خود
 دعوتی شایسته کرد و اسباب آتشبازی فراهم آورد، در شبی ایلچی مخصوص وزیر
 مختار دولت بهیه انگلیس را میزبانی نمود و غالب اکابر به عیش و عشرت
 پرداختند.

و جناب جلالت مآب اتابک اعظم بر حسب استیذان از شاهنشاه معظم به حل و